

درس دویست و نود و هشتم: صوت ۳۱۲

بررسی دلیل عقلی اخباریین برای وجوب احتیاط

در کلام فقهاء (۸)

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيمِ

مسئله حقیقت و ماهیت و تعریف تذکيه و

عدم تذکيه در کلام مرحوم نائینی

مسئله و امر ثانی که مرحوم نائینی مطرح

می‌فرمایند مسئله حقیقت و ماهیت و تعریف تذکيه

و عدم تذکيه است؛ ایشان دو وجه برای این مسئله

ذکر کرده‌اند؛

وجه اول: تذکيه عبارت از نتیجه و ماحصل دو

مسئله است یکی فری اوداج اربعه با شرائط خاصه و

مطلب دیگر قابلیت محل للمذکّی، روی این فرض

تذکيه یک امر بسیط می‌شود. نتیجه و ماحصل این

دو مسئله عبارت از تذکيه است.

وجه دوم: تذکيه عبارت از فری اوداج اربعه با

شرط قابلیت محل است نه اینکه قابلیت محل جزء

ثانی برای تحقق تذکيه است. به عبارت دیگر در این

تذکيه، فقط آن حقیقت مقدمه تذکيه عبارت از همان

فری اوداج اربعه با شرایط است. این را تذکيه

می گویند و دلیلش را هم ذکر می کنند و می فرمایند:
 در آیه شریفه ﴿إِلَّا مَا ذَكَرْتُمْ﴾^۱ این نسبت به
 فاعلین داده شده است یعنی تذکیه نفس عمل و فعلی
 است که آن فعل از فاعل صادر می شود اما در آن
 مرتبه اولی و قسم اول، تذکیه عبارت از ماحصل
 است و ماحصل استناد به فاعل ندارد بلکه آنچه که
 فعل فاعل است عبارت از همین فری اوداج اربعه و
 شرائط خمسۀ دیگر است که عبارت از اسلام،
 تسمیه، استقبال، حدید، بلوغ و این چیزهاست.
 خطاب این آیه به فاعل است بنابراین تذکیه در اینجا
 از فاعل صادر می شود فلذا نمی شود ما تذکیه را آن
 نفسِ نتیجۀ آن عمل بگیریم.^۲

اشکال به نظر مرحوم نائینی

البته در اینجا می توانیم اشکال وارد کنیم و آن
 اینکه در خیلی از موارد معلول در واقع به جای علت
 نشسته است و اشکالی ندارد. فرض کنید می گویند
 که یک معلّمی هست و شاگردی را تربیت می کند.

۱. سوره مائده (۵) آیه ۳.

۲. أجود التقریرات، ج ۲، ص ۱۹۳.

شما می‌گویید که آقا شما اخلاق ایشان را خوب کردید و این اخلاق ایشان مرهون شماست درحالی‌که اخلاق یک امری است که قائم به خود این شخص است و به معلم و مربی مربوط نیست. بله، مربی تربیت می‌کند، اعمال بعضی از افعال را می‌کند که آن اعمال افعال موجب تزکیه آن شاگرد و تلمیذ می‌شود. درحالی‌که در اینجا معلول نسبت به فاعل داده شده و جنبه تربیتی فاعل در آنجا مورد لحاظ قرار نگرفته است.

نسبت دادن نتیجه فعل به فاعل در خیلی از موارد

در خیلی از موارد نتیجه را به فاعل فعل نسبت می‌دهند درحالی‌که آن نتیجه ارتباطی به فاعل ندارد و فاعل مقدمات آن نتیجه را فراهم می‌کند اما اصل آن نتیجه [به فاعل ربطی ندارد] مثل اینکه آن نورانیتی که به واسطه نماز و عمل صالح پیدا می‌شود آن نورانیت مستند به فاعل می‌شود درحالی‌که فاعل ایجاد نورانیت نمی‌کند بلکه فاعل نماز می‌خواند و مترتب بر صلوات، آن نورانیت و روحانیت حاصل می‌شود نه اینکه فاعل ایجاد روحانیت و ایجاد

نورانیت بکند. این از باب تسمیة علت به اسم معلول است که در واقع مقصود، علتِ آن نتیجه است ولی آن نتیجه به جای علت می‌نشیند و این اشکالی ندارد. در آیه شریفه هم همین‌طور است خدای تعالی می‌فرماید: ﴿إِلَّا مَا ذَكَّىٰ تُمْ﴾^۱ یعنی مگر آنچه را که شما تذکیه کردید یعنی آن حیوانی را که در یک هم‌چنین وضعیتی قرار دادید که قابل اکل است.

«در یک هم‌چنین وضعیتی» عبارت از آن عملی است که فاعل روی این حیوان انجام می‌دهد و نتیجه آن عمل عبارت از استعداد برای حلیت اکل است مثلاً در احرام هم همین حرف را می‌زنند که آیا احرام بسیط است یا مرکب است؟ بعضی‌ها قائل‌اند به اینکه احرام بسیط است^۱ یعنی احرام عبارت از حالتی است که آن حالت به واسطه اتیان مجموعه اموری حاصل می‌شود؛ یکی از آن امور تلبس به ثوبین خاص است، یکی از آنها نیت است. یکی از آنها اداء لَبِیک است. یکی از آنها وقوف در مکان خاص است مثل مواقیت، البته اگر قائل بشویم به اینکه حتماً لازم

^۱. جهت اطلاع رجوع شود به غایة المراد، ج ۱، ص ۳۸۸.

است. اینها چیزهایی است که هستند و نتیجه این عبارت از همان احرام است. پس وقتی که شارع خطاب می‌کند که مُحْرَم شو! این خطابِ مُحْرَم شو، یعنی مقدمات احرام را به‌جا بیاور! والاّ خود احرام که دست این شخص نیست بلکه این باید مقدماتش را انجام بدهد؛ نیت کند، تلبیه بگوید، ثوبین را بپوشد و... حالا مثال زیاد داریم.

منظور از ﴿إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ﴾ در آیه شریفه ﴿إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ﴾ یعنی آنچه را که شما مسبب آن بودید؛ شما با شرائط خمسهِ فری اوداج کردید و در نتیجه موجب این تذکيه شدید و این هیچ اشکالی هم ندارد.

نظر مختار مرحوم نائینی درباره معنای تذکيه

علی‌کلّ حال مرحوم نائینی شق ثانی را اختیار کردند که تذکيه عبارت از فری اوداج اربعه با شرط قابلیت محل است به‌نحو اینکه قابلیت محل جزء مقوّم تذکيه نیست بلکه شرط صحت است مثل اینکه

صلات عبارت از «أَوَّلُهُ التَّكْبِيرُ وَ آخِرُهُ التَّسْلِيمُ»^۱

است اما شرط صحتش طهارت است. طهارت جزء
صلات نیست بلکه شرط صحت است این هم
همین طور است.

روی این جهت مرحوم نائینی می فرمایند که اگر
این تذکیه را ما از قسم اول بگیریم یعنی نتیجه و
ماحصل عمل فاعل که عبارت از تهیّو و استعداد
محل برای اکل لحم است اگر این طور بگیریم، قطعاً
اصالت عدم تذکیه جاری نیست زیرا این تذکیه
حالت سابقه ندارد چون تذکیه عبارت از نتیجه است؛
نتیجه‌ای که آن نتیجه بعد از فری اوداج اربعه با
قابلیت محل حاصل می شود. پس در صورتی که فری
اوداج اربعه قطعاً شده است ما در زمان حیات شک
داریم که آیا عدم تذکیه بر این محل صادق بود یا
صادق نبود؟ چرا؟ به جهت اینکه نسبت به قابلیت
فری اوداج که شک نداریم و فری اوداج اربعه شده
است، آن شرط صحت می ماند که آن شرط صحت

۱. الکافی، ج ۳، کتاب الطّهارة، باب النوادر، ص ۶۹، ح ۲، با قدری
اختلاف.

قابلیت محل است و حالت سابقه ندارد به جهت اینکه قابلیت و عدم قابلیت از اوصاف وجود است نه اینکه حالت سابقه داشته باشد، حیوان تا وقتی که حیوان است ما نمی‌دانیم این قابلیت محل دارد یا ندارد، این متّصف به قابلیت محل و عدم قابلیت محل نیست بنابراین شرط استصحاب عدم که عبارت از یقین به حالت سابقه است در اینجا منتفی است. بناءً علی‌هذا این تذکّیه در صورتی که آن ماحصل و نتیجه باشد در مانحن‌فیه نمی‌تواند اثر بدهد و نتیجه حاصل نمی‌شود. این مطلب ایشان بود.^۱

و اما اگر قرار بر این باشد که تذکّیه عبارت از فری اوداج اربعه باشد، فری اوداج اربعه است ولی قابلیت محل، شرط صحت است، ایشان می‌گویند که در اینجا اصالت عدم تذکّیه جاری است.^۲ در صورتی که ما شک در فری اوداج اربعه داشته باشیم قطعاً اصالت عدم تذکّیه می‌آید چون قبل از فری اوداج قطعاً حالت سابقه دارد در وقتی که ما

۱. أجود التقریرات، ج ۲، ص ۱۹۴.

۲. همان.

شک در فری اوداج داشتیم در اینجا اصالت عدم تذکيه می آيد.

حالا اگر در فری اوداج اربعه شکی نداريم ولی در قابليت محل شک داریم باز ایشان در اینجا می فرمایند که اصالت عدم تذکيه جاری است چرا در اینجا جاری است؟! به جهت اینکه تذکيه عبارت از فری اوداج اربعه است و آیا حيوان در حال حیات فری اوداج اربعه شده است یا نشده است؟! نشده است، بعد از فری اوداج اربعه، شک در قابليت محل که می کنیم به این معنا است که آیا بعد از فری اوداج اربعه باز آن عدم با فری اوداج اربعه ازبين رفته یا آن عدم ازبين نرفته است؟! اینجا استصحاب عدم می کنیم. چرا؟! چون هنوز شک در قابليت محل به حال خودش باقی است.

بنابراین آنچه که قواماً و حدوثاً موجب عدم تذکيه است استمراراً هم موجب بقاء این عنوان خواهد بود. آن عدم تذکيه در حال حیات که مستند به قابليت محل و مستند به فری اوداج اربعه بود، آن عدم تذکيه قطعاً با فری اوداج اربعه ازبين رفته است.

منتها آن شقّ دیگر می ماند که آن شقّ قابلیت محل است باز هنوز شبهه در آنجا باقی است. قضیه نظیر چه می شود؟! ایشان می فرمایند که نظیر استصحاب شقّ ثانی می شود؛ ما یقین به وجود حیوان **إِذَا زِيدَ وَ** **إِذَا غُفِرَ** در این منزل داریم بعد قطع پیدا می کنیم بر اینکه ترتیب غنم را داده اند و نوش جان کرده اند، این را می دانیم اما شک داریم آیا زید از منزل خارج شده است یا خارج نشده است قطعاً غنم از بین رفته و دیگر وجود ندارد ولی در بقاء و عدم بقاء زید در اینجا شک داریم، استصحاب بقاء حیوانیت در اینجا جاری است. چرا؟ چون استصحاب بقاء حیوانیت به دو شقّ بود؛ یک شقّ آن غنم بود و شقّ دیگرش زید بود و ما شک در وجود زید که داریم آن استصحاب بقاء حیوان کلی را که در هنگام بقاء غنم در حیات بود در اینجا جاری می کنیم. این استصحاب قسم ثالث نیست؛ در استصحاب قسم ثالث حیوان مردّد بین حیوانی است که قابل بقاء است و حیوانی که مَقْطُوعُ الْفَنَاءِ - بوده و از بین رفته - است.

مثلاً یک حیوانی است مثل غنم که این غنم قابلیت بقاء دارد و حیوان دیگر مثل فاره که اگر یک

هفته در اطاق باشد و در را ببندند چیزی گیرش نمی‌آید و می‌میرد بعد از یک هفته قطعاً می‌دانیم که این غنم مرده است غنم را کشته و خورده‌اند ما در فاره شک داریم که آیا حیات دارد یا حیات ندارد، در اینجا استصحاب قسم ثالث است که قطعاً مردود است به جهت اینکه آن حیوانی که قابلیت داشت مرده است و ما شک در بقاء حیوانی می‌کنیم که او قابلیت ندارد مثل فاره. بنابراین شما دیگر کلی در اینجا ندارید تا در ضمن فرد جزئی خارجی آن کلی تحقق پیدا بکند، جزئی دیگر نیست. غنمش را خورده‌اند و فاره هم اگر بوده تابه‌حال مرده است. بنابراین دیگر ما حیوانی که محقق کلی طبیعی باشد نداریم ولی اینجا این‌طور نیست؛ اینجا جزء دوم مسئله قابلیت محل است و این قابلیت محل در خود زمانی که آن حیوان در حال حیات بود باز محل مشکوک بود، همان عدم را از زمان حیات تا الآن استصحاب می‌کنیم چون برای عدم دیگر مانعی نیست. فری اوداج اربعه شده است.

لِقَائِلْ أَنْ يَقُولَ شما آن عدم ازلی را عدم تذکیه در

زمان حیات را استصحاب کردید آن عدم را که استصحاب می‌کنید مگر نمی‌گویید که مانع برای او فری اوداج است؟! بالوجدان هم فری اوداج که حاصل شده است وقتی فری اوداج حاصل بشود بنابراین شما هم که آن تذکیه را عبارت از فری اوداج می‌دانید، نه آن ماحصل و نه آن نتیجه و امر بسیط، وقتی که تذکیه عبارت از فری اوداج است پس عدم تذکیه یعنی عدم فری اوداج، درحالی که فری اوداج بالوجدان است، بنابراین دیگر استصحاب عدم نمی‌توانید بکنید. استصحاب عدم دیگر در اینجا جاری نیست.

مرحوم آقای نائینی جوابی که می‌دهند می‌فرمایند که نه، اینجا اشتباه است به جهت اینکه آن عدمی که در زمان حال حیات حیوان، عنوان معنون به آن عدم بود در آن زمان عدم فری اوداج ثابت بود به اضافه عدم قابلیت محل یعنی شک در قابلیت، آن عدم در آنجا ثابت بود بعد از فری اوداج ما در اصل آن عدم شک می‌کنیم یعنی همان استصحاب حیوان کلی؛ گرچه فری اوداج شده ولی این فری اوداج **عن صحّة** هست یا فری اوداج **عن غیر صحّة**؟! آن

عدم استصحابش در صورتی رادع و مانع دارد که
 فری اوداج **عن صحة** باشد در صورتی که فری اوداج
عن صحة هست دیگر آن عدم تبدیل می شود به **«لا
 تَنْقُضُ الْيَقِينَ بِالشَّكِّ، وَ إِنَّمَا تَنْقُضُهُ بَيَقِينَ آخِر»**
«بَيَقِينَ آخِر» یعنی همین؛ فری اوداج **عن صحة**،
 در حالی که فرمودند که **عن صحة** نیست و شک در
 قابلیت محل است و وقتی که شک در قابلیت محل
 شد فری اوداج **عن صحة** منتفی است و ثابت
 نمی شود و وقتی که ثابت نشود استصحاب عدم در
 اینجا جاری است، آن عدم در حال حیات
 استصحاب می شود به مابعد فری اوداج بنابراین
 حیوان داخل در غیر مذکّی می شود.

ولی مرحوم نائینی بسیار اشتباه فرمودند، از ایشان
 خیلی بعید است، اشتباه ایشان در این است که ایشان
 در اینجا اصلاً توجه نکردند به اینکه کلی طبیعی اصلاً
 وجودش سواء وجود افراد نیست! استصحاب کلی
 طبیعی در صورتی جاری است که این کلی طبیعی
 قائم به وجود خارجی مصداقی خودش باشد و
 حیوان را در صورتی شما می توانید استصحاب کنید

که آن مصداق و تشخص حیوان به نحو جزئی در خارج موجود باشد، اگر در خارج موجود نباشد این استصحاب جاری نیست.

لذا ما در مورد استصحاب قسم ثانی هم حکم به بطلان استصحاب می کنیم و فقط اختصاص به استصحاب قسم ثالث ندارد، در وقتی که یک حیوانی که مقطوع البقاء است این حیوان از این فوت می شود بعد شما شک می کنید که آیا حیوان دیگر که متحمل الفناء است باقی است یا نه، کلی طبیعی که در آنجا قائم به وجود حیوان مقطوع البقاء بود آن کلی طبیعی از بین رفت و اگر کلی طبیعی دیگری بخواهد جانشین این کلی بشود باید فرد خارجی این کلی طبیعی در خارج محقق باشد والاّ این کلی طبیعی وجود تشخص خارجی ندارد و اگر کلی طبیعی تشخص خارجی و مصداق نداشته باشد و فرد نباشد اصل کلی طبیعی هم منتفی خواهد شد.

در مورد تذکیه و عدم تذکیه عدم مذکّی در زمان حیات حیوان قائم به دو امر بود و به عبارت دیگر دو امر در اینجا موجود است؛ یک امر یقینی و دوم امر مشکوک؛ حیثیت یقینی و حیثیت مشکوک؛ حیثیت

یقینی عدم فری اوداج اربعه که عدم مذکّی در حال حیوان قائم به این حیثیت یقینی است اما آن حیثیت مشکوک، دخلی در عدم تذکیه یا تذکیه استصحابی ندارد. آن عدم حیثیت یقینی به واسطه فری اوداج اربعه بالوجدان منتفی می شود و وقتی که بالوجدان منتفی شد، دیگر در اینجا آن استصحابی که قائم به عدم فری اوداج اربعه است دیگر با فری اوداج اربعه، آن عدم مذکّی از بین می رود. چه می ماند؟! حیثیت مشکوکه، حیثیت مشکوکه دخلی در استصحاب عدم ازلی نداشت که شما حالا می خواهید آن عدم تذکیه را استصحاب کنید!

یک وقتی عدم قابلیت محل احراز می شود، در آنجا استصحاب عدم تذکیه جاری می شود اما در اینجا شک در مذکّی و غیر مذکّی است لذا عدم تذکیه در حال حیات حیوان بر این ناحیه مترتب نمی شود، عدم مذکّی به خاطر عدم فری اوداج اربعه است یا به واسطه عدم ماحصل از فری اوداج اربعه و قابلیت محل است به هر نحوی می خواهد باشد برای ما فرقی نمی کند.

مانند این مثال که فسق مترتب بر دو امر است؛
اتیان محرّمات و عدم اتیان واجبات به نحو عمد و **عن**
غیر جهل. فاسق به شخصی اطلاق می‌شود که یا
واجبات را ترک بکند یا محرّمات را اتیان کند
من باب مثال شرب خمر کند، دروغ بگوید، تهمت
بزند و امثال ذلک، یا هردو را مرتکب می‌شود!
می‌گویند که حالا ما که اتیان محرّمات می‌کنیم
واجبات را هم کنار می‌گذاریم! یک آقای هست که
قطع داریم که اتیان محرّمات می‌کند مثلاً نمی‌تواند
عرق خوردن را کنار بگذارد و خلاصه می‌گویند که
این یکی را نمی‌توانیم ترک کنیم اما شک داریم در
اینکه واجبات را هم ترک می‌کند یا نمی‌کند؟ - دقت
کنید - شک داریم که واجبات را ترک می‌کند یا
نمی‌کند؟ الآن در اینجا اگر شک کنیم که آیا اتیان
محرّمات را ترک کرده یا نه، استصحاب فسق را
می‌کنیم. حالا اگر یقین داشتیم که او شرب خمر را
کنار گذاشته و شرب خمر انجام نمی‌دهد پس یک
طرف فسق که در اینجا فسق قائم به او بود از بین
می‌رود الآن می‌دانیم توبه کرده و دیگر محرّمات را
اتیان نمی‌کند. می‌ماند آن طرف دیگر که شک در

اتیان واجبات است؛ آن فسقی که قبلاً بود به خاطر اتیان محرّمات بود زیرا ما در استصحاب، یقین سابق را لازم داریم، آن یقین سابق ما اتیان محرّمات بود، البته شک در اتیان واجب داریم و عدم اتیان اما شک ما حالت سابقه ندارد و نمی تواند موجب استصحاب بشود، حالا که ما در اینجا یقین به عدم اتیان محرّمات داریم آیا می توانیم استصحاب فسق را بکنیم؟! دیگر نمی توانیم استصحاب کنیم چون او الآن توبه کرده و محرّمات را اتیان نمی کند ولی شک در واجبات به حال خودش باقی است، باقی باشد. استصحاب فسق نمی توانیم بکنیم حالا عدالت را از کجا ثابت بکنیم، آن یک مطلب دیگر است [ولی] فسق را نمی توانیم در اینجا ثابت بکنیم.

من باب مثال آیا قائل به فصل بشویم؟ مانحن فیه هم همین است؛ در عدم تذکیه، عدم تذکیه قائم به فری اوداج با شرائط صحت بود و الآن هم متفی است الآن فری اوداج بالوجدان حاصل است قابلیت محل و عدم قابلیت محل هم که حالت که سابقه ندارد بنابراین استصحاب عدم تذکیه در اینجا جاری

نیست.

اللهم صل على محمد وآل محمد